

امروزه، در همه کشورها از رای گیری، تحت فرم‌های کنترل شده تا آزاد، به عنوان ابزار بیان خواسته مردم در انتخاب دولت مورد علاقه خود، استفاده می‌شود. ارا مردم، بدون توجه به آزادی آنها در انتخاب، به دولت مشروعیت لازم برای اعمال قدرت خود را اعطا می‌کند. وظیفه ما در انتخاباتی که هر چند یکبار تکرار می‌شود چیست؟ آیا معضل کلاسیک انتخابات، یعنی با وجود میزان کم شرکت‌کنندگان و نیز اکثریت همان تعداد کم شرکت‌کننده - اکثریت ۵۱ درصد شرکت‌کننده به عنوان مثال ۲۶ درصد کل جمعیت واجد شرایط و نه کل جمعیت کشور - به یک دولت مشروعیت لازم را برای اعمال قدرت خود اعطا می‌کند؟ اگر ما در انتخابات به هر دلیلی شرکت نکنیم، پس از آن احساس گناه نخواهیم کرد؟ و یا اگر بالعکس، مانند اکثریت قریب به اتفاق در انتخابات شرکت کنیم، پس از آن احساس رضایت می‌نمائیم؟ در جنبش مه ۱۹۶۸، که چپ هنوز از آن به عنوان یکی از نقاط عطف تاریخ معاصر اروپا یاد می‌کند و بدان می‌بالد، یکی از شعارها این بود: «انتخابات برای ساده‌لوحان است». آیا ما امروز بدان اعتقاد داریم؟ آیا به خاطر مشارکت اکثریت مردم در انتخابات، وظیفه روشنفکران همراهی با آنان در بازی انتخاباتی است؟ آیا قهرکردن با صندوق‌های رای، پشت کردن به امکان استفاده از فرصت‌های موجود نمی‌باشد؟ آیا انتخابات یکی از ابزارهای دموکراسی است و یا اینکه بتواریگی آن در تمام روح و جسم ما رسوخ کرده است؟

الن بدیو یکی از مخالفین سرسخت انتخابات است. او در طی سال‌ها کوشیده است تا از جنبه فلسفی این موضوع را باز نماید. بدون در نظر گرفتن مخالفت مطلق وی با اصل رای‌گیری به شکل مرسوم دولتی آن در انتخابات پارلمانی، که مشکلات فراوانی برای وی و طرفدارانش ایجاد می‌کند، او مسائل مهمی را پیش می‌کشد که جای بسی تأمل دارد. او در پی ازاد کردن سیاست از دولت است و دیدگاهش در مورد انتخابات متأثر از این موضوع است. وی در کتاب مفهومی سارکوزی که قبل از انتخابات سال ۲۰۰۷ نوشته شده است، دوباره به موضوع انتخابات می‌پردازد. بدیو به بتواره شدن انتخابات و اینکه چگونه ما بدون در نظر گرفتن فرایند انتخابات در آن شرکت می‌کنیم. چگونه در اکثر موارد در مقابل انتخاب بین بد و بدتر قرار می‌گیریم، اینکه چگونه جهان یگانه را به دنیاهای مختلف ما و دیگران تقسیم می‌کنیم، و چگونه به خاطر حفظ امنیت خود چشم را بر بسیاری از سیاست‌های شرم‌آور می‌بندیم. او به ما یادآوری می‌کند که فقط هیتلر از طریق انتخابات به قدرت نرسید، بلکه بعضی از دولت‌هایی که با اشغالگران آلمانی همکاری می‌کردند نیز با اکثریت ارا مردم آن کشورها انتخاب گشتند، و اینکه مشارکت اکثریت مردم در انتخابات به آن حقانیت نمی‌بخشد. او در مورد فرانسه و تاریخ آن عنوان می‌کند اگر امروز فرانسه‌ای باقی است، به خاطر وجود اقلیتی کوچک بود که به

سیاست حاکم و ابزار اعمال قدرت آن نه گفتند....

با وجود آنکه متن زیر در مورد انتخابات فرانسه است و مثال‌های وی از وقایع روز فرانسه بر گرفته شده‌اند، اما بدیو موضوع انتخابات را به طور عام مورد بررسی قرار می‌دهد. متن حاضر فصل اول کتاب «مفهوم سارکوزی» می‌باشد.

## قبل از انتخابات<sup>۱</sup>

نوشته: الن بدیو

برگردان: رضا جاسکی

تعداد کلمات: ۵۰۴۹

ما در حال حاضر در میان مبارزات انتخاباتی برای تعیین رئیس جمهور هستیم. چگونه می‌توانیم از صحبت در باره آن خودداری کنیم. مشکل اینجاست که ... فلسفه ممکن است در برابر محتوای نظرات مقاومت کند، اما این بدان معنی نیست که می‌تواند وجود آن‌ها را نادیده بگیرد، به ویژه هنگامی که آن به معنای واقعی کلمه جنون‌آمیز می‌گردد، درست مثل هفته‌های اخیر.

من رای‌گیری را در «رویداد ۱»، با توجه به انتخابات سال ۲۰۰۲ مورد بحث قرار داده‌ام<sup>۲</sup>. من در آن فرصت تأکید کردم که باید اعتبار کمی به چنین روش غیرمنطقی داده شود، و به صورت نمونه مشخص عواقب فاجعه بتواره‌پرستی پارلمانی که در جامعه ما جای «دموکراسی» را پر می‌کند، تجزیه و تحلیل گردد. من گفتم که نقش تأثیرات جمعی را نباید، در چنین شرایطی، که از یک سر، تا سر دیگر توسط دولت سازمان‌دهی شده است، و توسط یک سلسله از دستگاه‌های آن تقویت می‌گردد-دقیقا همان‌هایی که لویی التوسر «دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت» نامید: البته احزاب، اما همچنین خدمات مدنی، اتحادیه‌های کارگری، و انواع رسانه‌ها - دست‌کم گرفت. این نهادهای آخری، به ویژه تلویزیون، و به شکل ماهرانه‌تر مطبوعات، قدرت‌های پر جلوه بیخردی و حماقت هستند. آن‌ها بخش موثری در «لوپن روانپزشان» سال ۲۰۰۲ داشتند، که بعد از پتانیست پیر - یک اسب پیر خسته از یک اصطبل مغرور به - اولین دور انتخابات را رد نمود، و توده‌های وحشت‌زده جوان و روشنفکران درست‌اندیش را

۱ این بخش کم و بیش تکرار جلسه سمینار ماهانه من در مرکز بین‌المللی مطالعات معاصر فلسفی در اوریل ۲۰۰۷ می‌باشد.

۲ الن بدیو، جلد ۶، ۲۰۰۶

در آغوش شیراک، کسی که دیگر در اوج خود نبود و تا جایی که مربوط به قدرت سیاسی بود، انتظار زیادی نداشت، انداختند. دسته اسب‌سوران به رهبری سارکوزی و حزب سوسیالیست، یک بورژوازی در هم و برهم اندیش را به عنوان کاندید خود انتخاب می‌کنند که فکرش، اگر وجود داشته باشد، تا حدی پوشیده است، ما پیامد مرگ‌آور این دیوانگی را در طی پنج سال بعد برداشت کردیم.

این بار احساسات و عاطفه جمعی، گونه‌ای از برآورد مضطربانه، درست مانند زمان انقلاب فرانسه، وحشت بزرگ، را وارد میدان می‌کند، تا این که شهردار شعری که در آن دارایی ارثی متمرکز شده است، و علاوه بر آن مشخصاً بی فرهنگ است، را به کمک فرا خواند.

انتخابات‌هایی که ما را فرا می‌خوانند، در واقع به طور متضاد، ترکیبی از دو ترس هستند.

من اول از همه باید ترسی را اساسی بدانم، که موقعیت ذهنی مردم غالب و صاحب‌امتیاز را مشخص می‌کند، و آن‌ها احساس می‌کنند امتیازاتشان مشروط، و در معرض خطر قرار دارند و اینکه شاید تسلط آن‌ها فقط موقتی و در حال متزلزل شدن است. در فرانسه، هیچ‌کس نمی‌تواند برای یک قدرت متوسط آینده درخشانی را پیش‌بینی کند- مگر آنکه آن دعوت به سیاستی نماید که ناچیز بودن کشور را عقب‌زند و آن را بدل به یک نقطه مرجع‌رهایی بخش برای کره زمین نماید- و تأثیر منفی آن به ویژه شدید و اسفبار است. این امر به ترس از خارجی‌ها، کارگران، از مردم، از جوانان حومه شهر، مسلمانان، سیاهان افریقا... ترجمه می‌شود. این ترس، محافظه‌کار و غم‌انگیز است، آرزوی حاکمی را ایجاد می‌کند که شما را محافظت می‌کند، حتی اگر شما را هر چه بیشتر سرکوب و فقیرتر نماید. ما امروزه با ویژگی‌های این حاکم آشنا هستیم: سارکوا منظور سارکوزی است. م. پلیس وحشت‌زده و عصبی که کل مجموعه را به آتش می‌کشد، و برایش شاهکارهای رسانه‌ای، سرمایه‌گذاران دوست و اختلاس‌های پشت‌صحنه، همه راز سیاست را تشکیل می‌دهند. با این مینیاتور کوچک ناپلئون، و در مقابل خطرات داخلی که بخاطر ترس واقعی شده، دولت شکل یک‌جانبه‌ای به خود خواهد گرفت که ژنه [ژان ژنه شاعر و داستان‌نویس فرانسوی. م] قبلاً در نمایش «بالکن» خود آن را ترسیم می‌کند، یعنی رئیس پلیسی که لباس رویایی‌اش یک آلت تناسلی لاستیکی بزرگ است. بنابر این هیچ تناقضی نیست. که سارکوزی، شخصیت کوچکی که در ارتباط با با پایین‌ترین میزان محبوبیت در نظرسنجی‌ها، خود را با این فکر عمیق بالا کشیده که پدوفیلی یک نقص ژنتیک است، و او خود دگرسکس‌گرا به دنیا آمده است.<sup>۳</sup> چه نشانه بهتری از ترس ناخودآگاه می‌توان یافت که عقب‌ماندگی‌اش با این جنجال

سیاسی در مورد غائله پدوفیلی، که ما سال‌های سال شاهدش بوده‌ایم، و با دادگاه اتریش به اوج خود رسید، و در جامعه واقعاً پورنوگرافی ما، سمبل خواسته‌های مدفون شده‌ای هستند که دیگر اجازه موجودیت ندارند، بیان شوند؟ و کدام حاکم شایسته‌تری، به جز یک دگرجنس‌گرای اهنین، می‌تواند این آزار جنسی ملعون و انتزاعی را پایان بخشیده، و با همان ضربه با تمام خارجی‌ها و شیوه‌های خارجی برخورد نماید؟ سیاست شهری و ادم‌های مشهور مورد علاقه من نیست، اما من امیدم را در اینجا بر همسر این کاندیدای عجیب می‌گذارم، سیسیلایی که در واقع ممکن است به طور ناگهانی پرتویی از نور بر ادعاهای ژنتیکی همسرش بیافکند.

در شرایط انتخاباتی، بر خلاف این ترس اولیه بیان روشنی که در اساس متفاوت از انواع موضوعات پلیسی باشد، نبوده و نخواهد بود. برعکس ترس دیگری وجود دارد: ترسی که ترس اول دامن می‌زند و تپیی از حاکم، پلیسی عصبی را احضار می‌کند که سوسیالیست خرده‌بورژوا با آن ناآشناست و از آن خوشش نمی‌آید. ما باید بگوئیم که محتوی این ترس دوم، یعنی ترس مشتق شده از ترس اول، در فرای عاطفه درگیر غیرقابل تشخیص است. در سطح حمایت وسیع آنها، هیچ کدام از طرفین، نه اعضای ساده «اتحاد برای جنبش مردمی» [حزب راست میانه فرانسه] و نه فعالین سوسیالیستی، حداقل دید صریحی برای مقابله با تأثیر عظیم سرمایه‌داری از بند گسیخته ندارند. حتی هیچ ادعایی، در مورد این که فقط یک جهان وجود دارد، بر علیه بخش درونی و بیرونی که سرمایه‌داری جهانی ایجاد می‌کند، ندارند. به ویژه، حزب سوسیالیست هیچ اتحادی با مردم مورد آزار دنیای «دیگر» را مطرح نمی‌کند. آن خیلی ساده در انتظار برداشت مزایای مشکوک ترس از ترس است. در واقع، برای هر دو اردوگاه انتخاباتی جهان وجود ندارد. در مسائلی چون فلسطین، ایران، افغانستان (که در آنجا نیروهای فرانسوی حضور دارند)، آفریقا (مملو از پرسنل نظامی فرانسه)، یک اجماع و وفاق کامل وجود دارد، و هیچ‌کس در نظر ندارد که حداقل بحث عمومی در مورد پرسش‌های جنگ و صلح را به راه اندازد. حتی هیچ پرسش جدی در مورد قوانین شریعانه‌ای که هر روز بر علیه کارگران بدون مجوز، جوانان مناطق فقیر و بیماران لاعلاج به تصویب می‌رسند، مطرح نمی‌شود. از زمانی که ترس در مقابل ترس قرار داده شد، پیامد آن این است که تنها پرسش‌هایی که واقعاً مردم را به جنبش در می‌آورند از این دست هستند: آیا ما باید از رفتگران و سپورهای خیابانی تأمیل بیشتر بترسیم یا پلیس‌هایی که آن‌ها را اذیت می‌کنند؟ یا اینکه گرم شدن کره زمین کم و بیش همان قدر خطرناک است که ورود اسپیزهای اهل مالی؟ این راه و روش سیرک انتخاباتی است.

شاخص ذهنی بار منفی فراگیر این امر، شکاف مسائل انتخاباتی است. در واقع هر چیزی منجر به

انتظار ما از یک انتخابات توده‌ای می‌شود، تا جایی که حتی دوستان خودمان، افرادی مانند من را که قصد محکم عدم شرکت در این فراخوانی کج و معوج دولتی به انتخابات را دارند، را مرعوب می‌کنند. بنابراین رأی دادن تقریباً مانند یک ابرخود، سوپر اگو، عمل می‌کند. هر چند که نظرسنجی‌ها دودلی و شک و تردید را تا آخرین دقیقه انتخابات نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، این ارا احتمالاً عظیم، که مردم حتی به نوعی آن را اجباری احساس می‌کنند، حامل هیچ اعتقادی فراتر از تحت‌تاثیر قرار گرفتن نیست. یکی ممکن است باور داشته باشد که تصمیم بین ترس، و ترس از ترس، مسئولیت و تعهد ظریفی است.

اجازه دهید فرض کنیم که سیاست آن چیزی است که من فکر می‌کنم، و می‌توان آن را به شکل زیر تعریف نمود: سازماندهی اقدام جمعی، که از اصول خاصی پیروی می‌کند، و قصد آن توسعه پیامدهای امکانی در واقعیت است که توسط شرایط غالب کنونی از آن جلوگیری می‌شود. بنابراین ما باید به این نتیجه برسیم که رأی دادن به آنچه که ما بدان فراخوانده شده‌ایم، اساساً یک عمل غیرسیاسی است. در واقع آن مطیع واکنش احساس بدون پرنسپی است. از این رو شکاف بین یک ضرورت صوری و یک تردید و درنگ مغلوب نشدنی در مورد هر گونه اعتقاد ایجابی ممکن است. خوب است که رأی بدهم، ترس‌هایم را فرم و شکل دهم، اما به سختی می‌توان باور نمود، آنچه که به آن رأی می‌دهم درست باشد. آنچه که در رأی غایب است، چیزی کمتر از واقعیت نیست.

اگر به واقعیت توجه کنیم، باید گفته شود که ترس دوم، که ما می‌توانیم آن را مقابله بنامیم، هنوز از ترس اصلی، که آن را می‌توانیم واکنش بنامیم، فراتر رفته است. زیرا مردم به شماری از شرایط واقعی، حتی اگر به شیوه ارباب، تهمت زدن یا حتی بزهکارانه باشد، واکنش نشان می‌دهند. در حالی که خیلی ساده، مقابله‌گران از دامنه این واکنش، و در نتیجه یک قدم فراتر، به چیزی که واقعاً وجود ندارد، واکنش نشان می‌دهند.

این انتخابات تبلور یک واقعیت سردرگم‌کننده است که منفی‌گرایی چپ و یا مقابله‌گران مربوط به ضعف قابل توجه بسر بردن در نقشی اشفته از واقعیت، همراه با آنچه که چپ به مقابله می‌پردازد، است. از راه دور، واقعیتی که این چپ خود از آن پشتیبانی می‌کند، به سادگی همانی است که ترس اول را ایجاد نمود، همان ترسی است که اثرات ترس ان کل محتوی مقابله را تشکیل می‌دهند.

ترس دوم یا سوسیالیستی، کاملاً عاری از واقعیت، یا شریک واقعیت دشمن فرضی خود، فقط می‌تواند چشم‌اندازهای خود از ابعاد، تردید، و یک زبان درهم برهم بدون هیچ لنگرگاهی در جهان را محکم کند. این سگولن رویال اماری سگولن رویال، کاندید حزب سوسیالیست در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۷

بود. م] است. او تمایلی خیالی از هر آنچه که خالی از بیان واقعیت است می‌باشد، ترس دوم به مثابه تجلیل پوچی. او نیستی است که مراسم انتخابات برای قطب مخالف ذهنی ترس سر و صورت داده است.

من یک قضیه را مطرح می‌کنم: هر زنجیره‌ای از ترس به نیستی ختم می‌شود. و انتخابات عمل جبری آن است. اگر آن یک عمل سیاسی نیست، آن طوری که من مدعی هستم، پس طبیعت آن چیست؟ خب، رای‌گیری یک عمل دولتی است. و فقط با فرض آنکه دولت و سیاست یکی هستند، می‌توان آن را به عنوان یک روش سیاسی در نظر گرفت.<sup>۴</sup>

من در حال حاضر از شکاف انتخاباتی صحبت می‌کنم: انتخابات در مقیاس انبوه است و به مثابه یک دستور تلقی می‌شود، در حالی که اعتقاد سیاسی یا ایدئولوژیک شناور یا اینکه اصلاً حضور ندارد. این شکاف تا آنجا جالب و مثبت است که خود بطور ناخودآگاه حاکی از فاصله بین سیاست و دولت است. در صورتی که آنچه که ما در اینجا، در فقدان سیاست واقعی، با آن روبرو هستیم، پیوستگی ترس به دولت، به مثابه بنیاد استقلال آن، وجود دارد.

ترس در خدمت اعتبار دولت است. عملیات انتخاباتی ترس، و ترس از ترس، را با دولت در هم می‌آمیزد، که در نتیجه آن، یک عنصر ذهنی جمعی، دولت را معتبر می‌سازد. ما می‌توانیم بگوئیم که بعد از این انتخابات، - به احتمال خیلی زیاد سارکوزی - رهبر مشروع دولت از طریق سو استفاده از ترس پیروز می‌گردد. سپس او دستانی آزاد دارد، زیرا به مجرد آنکه دولت، انباشته از ترس گشت، آن می‌تواند ازادانه ترس بیافریند.

دیالکتیک نهایی مربوط به ترس و ترور است. دولتی که مشروعیت خود را از ترور کسب می‌کند، تقریباً آماده تروریست شدن است.

آیا یک تروریسم معاصر، یک ترور دموکراتیک وجود دارد؟ این امر کاملاً رایجی است. به خاطر سطح تکنولوژی معاصر، اشکال دموکراتیکی برای یک دولت ترور ایجاد شده است: رادار، عکس برداری، کنترل اینترنت، شنود سیستماتیک همه تلفن‌ها، نقشه برداری از نقل و انتقالات افراد... چشم انداز

---

۴ سیلوین لازروس در طی سه دهه پیامدهای قدرتمندترین اصل خود را ترسیم نموده است: اینکه سیاست رهایی (که او بنا بر دلایل فنی «سیاست در درون» می‌نامد) فقط می‌تواند بر اساس جدایی سیاست و دولت به طور روشن درک شود. این در خود روند سیاسی به معنی سازماندهی، فکر و عمل به دور از دولت است. رجوع شود به نوشته اصلی وی، انسان‌شناسی

دولتی که ما با آن مواجه هستیم یکی از اشکال ترور مجازی است که مکانیسم کلیدی آن نظارت، و نیز افزایش اطلاعات است.

آیا ما باید مانند دوستان دلوزی خود، از یک «جامعه کنترل» صحبت کنیم که اساساً متفاوت از یک «جامعه خود فرمان» است؟ من این طور فکر نمی‌کنم. به مجرد آنکه شرایط به طور جدی دگرگون شود، کنترل به دولت خالص و ساده تروریستی تغییر خواهد نمود. همین حالا، مضمونین برای «دوستان» کمتر ملاحظه کار برای شکنجه فرستاده می‌شوند. ما در وطن خود می‌توانیم به اینجا برسیم. ترس هیچ آینده‌ای به جز ترور، در عادی‌ترین معنای آن، ندارد.

من در اینجا باید گریزی بزنم. فلاسفه بهتر از هر کس دیگری، هنگامی که آن‌ها واقعاً کارشان را انجام می‌دهند، می‌دانند که در دنیای زنان و مردان، افراد و جوامع، همیشه چیزهای جدید کمتر از آنی هستند که ساکنین این جهان تصور می‌کنند. و فناوری که به عنوان معنای غایی و تازگی دنیای ما، چه باشکوه و چه فاجعه‌آمیز، ارائه می‌شود، همیشه در خدمت کهنه‌ترین و عتیقه‌ترین فرایندها باقی می‌ماند. از این منظر، فرد «مدرن» متقاعد که پیشرفت را در هر جایی که سرمایه‌داری (دستگاه خود مستقر می‌کند می‌بیند، و بوم‌شناسان نیمه-مذهبی که در برابر اختراع و هنر تولید، به خیال طبیعت خوش خیم و بی‌خطر چسبیده‌اند، هر دو حماقتی یکسان را مرتکب می‌شوند.

به ترس خود بازگردیم. دلیل این تنش وحشت‌آور چیست که به ما وعده یک مجموعه مشقت‌بار سخت‌تر شدن اوضاع از سوی دولت را می‌دهد؟ این واقعیت شرایط جنگ را نشان می‌دهد. بوش که کلماتش را می‌بایستی به جای مسخره کردن، عیناً در نظر گرفت. رؤیای «یک جنگ بسیار طولانی» بر علیه تروریسم را در سر می‌پروراند. و در واقع، غرب به طور فزاینده‌ای در چند جبهه مشغول جنگ است. صرفاً نگهداری نظم موجود جنگ است، زیرا این نظم بیمارگونه است. اختلاف عظیم، و دوگانگی دنیاهای فقیر و غنی با زور نگهداری می‌شوند. جنگ چشم‌انداز جهانی دموکراسی است. دولت‌های ما تلاش می‌کنند مردم باور نمایند که جنگ در جای دیگری در جریان است، و آن جنگ به خاطر حفاظت از آنان به راه انداخته شده است. اما جنگ هیچ مکان ثابتی ندارد. آن را نمی‌توان به آسانی در یک فضای محدود نگه داشت. غرب می‌خواهد برای جلوگیری از ظهور آنچه که واقعاً از آن، در هر جایی، وحشت دارد، جلوگیری کند: یک قطب ناهمگون قدرت در مقابل سلطه آن، یا آن طور که بوش می‌گفت، یک «دولت سرکش»، که معنی آن برابری با «دموکراسی‌های» پیروز امروز، بدون هیچ گونه نقطه اشتراک در چشم‌انداز خود از جهان است، که حاضر به نشست و برخاست با آن‌ها نبوده و آماده تقسیم لذات بازار جهانی و ارقام انتخاباتی نیست. غرب چیره خواهد شد، آن فقط می‌تواند این

رویداد را از طریق وحش‌گری فزاینده بیرونی و تروریسم داخلی به تأخیر اندازد. افسوس، جنایتکاران و مجرمین در خانه نیز وجود دارند. آن‌هایی که یک وزیر سوسیالیست «وحشیان کوچک»<sup>۵</sup> می‌نامد. و سارکوزی به عنوان «تغاله» از آن‌ها یاد می‌کند. اتحاد آینده بین دولت‌های سرکش در خارج و سرکشان در داخل-این چیزی است که باید از آن ترسید! ما در اینجا مشخصات سیاسی ممکن برای «یک ترس بزرگ» را داریم.

نکته کلیدی در اینجا دیالکتیک ترس و جنگ است. ما در خارج از کشور می‌جنگیم، و حکومت‌های ما می‌گویند، تا این که از خود در مقابل جنگ در خانه جلوگیری کنیم. ما می‌توانیم به شکار تروریست‌ها در افغانستان و یا چین بپردازیم، وگرنه آن‌ها به کشورهای ما خواهند آمد و به سازماندهی «تغاله‌ها» یا «وحشیان کوچک» خواهند پرداخت. و از این طریق، آن‌ها در میان مردم کشورهای ممتاز، ترس از جنگ، داخلی و خارجی، را به طور کامل می‌سازند، چون که جنگ همزمان در آنجا (در دور دست) و نه آنجا (در میان ما)، در یک رابطه مشکل‌افزین محلی و جهانی، جریان دارد.

اما باید در نظر داشت که این پرسش تاریخ بخصوصی در فرانسه دارد. نام خاص این اتحاد بین ترس و جنگ، در کشور ما، «پتنیسم» است [فیلیپ پتن قهرمان ملی فرانسه در جنگ اول جهانی و خائن بزرگ فرانسه در جنگ دوم جهانی که با آلمانی‌ها همکاری نموده و رئیس حکومت ویشی گشت. م.]. ایده توده‌ای پتنیسم، آنچه که موفقیت آنی و بسیار گسترده آن بین سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۴۴ را ایجاد نمود، این بود که بعد از دشواری‌های «بازی جنگ» [منظور هشت ماه اول جنگ دوه جهانی است که آلمان به فرانسه حمله نمود و فرانسویان و انگلیسی‌ها در شرق فرانسه موضع گرفتند، بدون آنکه تیری شلیک کنند. م.]، پتن می‌توانست مردم فرانسه را از فاجعه‌آمیزترین مصائب جنگ جهانی در امان نگه دارد- به آن‌ها اجازه داد که به دور از آن باقی بمانند. ترس تولید شده در ۱۹۱۸-۱۹۱۴، ترس لازم برای پتنیسم در ۱۹۴۰ را فراهم نمود. این پتن بود که گفت ما باید بیشتر از جنگ بترسیم تا شکست. بهتر آن است که زندگی کنیم، یا حداقل زنده بمانیم، تا اینکه مشکل درست کنیم. فرانسوی‌ها بدون مقاومت این آرامش نسبی که پس از پذیرش شکست آمد را قبول نمودند.

و ما نباید این واقعیت را پنهان سازیم که پتنیسم بخشا موفقیت‌آمیز بود: فرانسوی‌ها در مقایسه با روس‌ها و یا حتی انگلیسی‌ها، جنگ را به آرامی پشت سر نهادند. این نکته‌ای است که من بعدتر به

---

۵ اشاره به گفته ژان پیر شونمن وزیر کشور در دولت ژوسپین است که در بیانیه‌ای بدنام در سال

۱۹۹۹ در تلویزیون مجرمان جوان را «وحشیان» نامید.



آن بازخواهم گشت. اجازه بدهید که ما بسادگی در اینجا بگوئیم که «پتنیسم» متناظر امروز ادعا می‌کند که فرانسوی‌ها خیلی ساده باید قوانین دنیا-مدل یانکی، خشوع به قدرتمند، سلطه غنی، کار سخت فقرا، کنترل همه، سوطن سیستماتیک به همه خارجی‌های که در اینجا زندگی می‌کنند، تحقیر مردمی که شبیه ما زندگی نمی‌کنند-را قبول کنند. و بعد از آن همه چیز خوب خواهد شد. برنامه سارکوزی، شبیه خود پتن، کار، خانواده و کشور است. کار: اگر شما می‌خواهید چندرغاز کسب کنید، تا جایی که ممکن است کار اضافه بکن. خانواده: لغو مالیات بر ارث، تداوم ثروت ارثی. کشور: تنها چیزی که امروز فرق می‌کند این ترس اسفبار است، فرانسه فوق‌العاده است، ما باید به فرانسوی بودن خود افتخار کنیم. در هر حال، «فرانسوی‌ها» (سارکوزی؟) مطمئناً برتر از «آفریقایی‌ها» (کی؟) هستند.

متأسفانه این اصول به ندرت با موعظه احساساتی سگولن رویال فرق دارد. فراتر از فراز و نشیب‌های انتخاباتی، نیاز ضروری وجود دارد هر کار ممکن را صورت داد تا مانع از پتنیسم هم‌ارز کنونی برای بدل گشتن به منطق عمومی شرایط حاضر، شد. با وجود سارکوزی، و حتی رقیب وی، امکان نئوپتنیسم در مقیاس بزرگ وجود دارد. پتنیسم، تا اینکه فاشیسم، یک نیروی ایجابی است. پتنیسم پلیدی‌های ذهنی فاشیسم (ترس، خبرچینی، تحقیر دیگران) را بدون روح حیاتی آن نمایندگی می‌کند. برای از بین بردن این خطر، ما باید تا آنجا که می‌توانیم اتحاد با بی‌باکی را گسترش دهیم.

مائو در باره جنگ گفت: «ما جنگ را دوست نداریم. اما از آن ترسی نداریم.» قطعاً امروزه شجاعت فضیلت شماره یک است. شجاعت عقب‌نشینی هم از ترس اصلی و هم از ترس از ترس. مائو همچنین گفت: «توهامات خود را طرد کن و خود را آماده مبارزه کن.» امروز فراگیرترین توهم چیست؟ این توهم که به طور کلی توسط چپ، و بطور اخص توسط سگولن رویال ترویج شده است: که ما می‌توانیم به ترس (مثلاً ترس از ترس) اعتماد کنیم تا اینکه از اثرات واکنشگر ترس، پلیس بی‌قرار به عنوان رهبر اجتناب کنیم. اما نه! ما از این راه هم ترس و هم پلیس را خواهیم گرفت.

رد توهامات همیشه به معنی جهت‌گیری مجدد است. این به معنای تأیید جهت فکر و هستی است که می‌توان در فرای عواطف آن را بیان نمود. رأی دادن به طور کلی و به ویژه رایبی که به ما امروزه پیشنهاد می‌شود، یک مکانیسم دولتی است که خود سردرگمی را به عنوان یک انتخاب معرفی می‌کند. تفسیرهای مختلفی از شکافی که من در بالا از آن سخن گفتم وجود دارد: اذهان سردرگمی که نمی‌دانند چه چیز مقدس، و چه چیزی جذابیت و گیرایی پتن است، همه آنها بطور یکسانی متقاعد به

اهمیت زیاد رای گیری هستند. از این رو آن‌ها می‌روند و به این یا آن نامزد غیر قابل تشخیص رأی می‌دهند. آن‌ها در واقع کاملاً سردرگم هستند، چنان که دفعه بعد [منظور دور دوم انتخابات. م] نظر خود را تغییر می‌دهد، فقط برای امتحان. و با این حال دولت و صدای متفق القول مطبوعات، در تفسیرهای خود در مورد رأی دادن، این سردرگمی آشکار را به عنوان یک انتخاب معرفی می‌کنند و از این رو منکر هر مسئولیتی می‌گردند. حکومت که اگر با قرعه‌کشی انتخاب می‌شد فرق زیادی نمی‌کرد، اعلام می‌کند که با رأی شهروندان انتخاب شده است و بنام این انتخاب می‌تواند عمل کند. بنابراین رأی دادن توهم منحصر بفردی را ایجاد می‌کند و این سردرگمی از فیلتر سفسطه‌آمیز یک انتخاب می‌گذرد.

مطبوعات درست‌اندیش می‌گویند «فرانسه تصمیم گرفته است...» آن‌ها راجع به هیچ چیزی تصمیم نگرفته‌اند، و علاوه بر آن، این جمع، «فرانسوی‌ها» - فاقد موجودیت است. اصلاً چرا ۵۱ درصد مردم فرانسه کل فرانسه باشند؟ آیا این یک واقعیت دائمی تاریخی نبوده که «فرانسوی‌ها» اغلب به معنی اقلیتی کوچک بوده است. مانند دوره کلیدی اشغال المان، وقتی که آن به معنی اقلیت بسیار کوچکی که توسط جنبش مقاومت نمایندگی می‌شد، و حداقل برای دو سال به سختی شامل کسی می‌گشت؟ بقیه همه عمدتاً پتنیست بودند، به این معنی که در آن دوره زمانی آن‌ها تحت هیچ شرایطی «فرانسوی» نبوده، بلکه بندگان وحشت‌زده آلمان نازی بودند. این صفت بسیار مشخصه فرانسه است: زمانی که موجودیت کشور واقعاً در خطر است، آنچه که شامل فرانسه می‌شود، برخلاف این پس زمینه ارتجاعی و هراسناک، یک اقلیت فعال و قابل تحسینی وجود دارد، که از نظر عددی بسیار اندک است. کشور ما فقط به خاطر، اعمال کسانی که خفته‌های منطق بقای امتیازها را نپذیرفته‌اند، یا تنها انطباق «واقع بینانه» با قوانین جهان که بطور عام طلبیده می‌شوند را قبول نکردند، وجود دارد و فقط وجود خواهد داشت، به هر شکل و فرمی که لازم باشد. این‌ها مردمی هستند که انتخاب کرده‌اند، و آن‌ها قطعاً این را از طریق رأی دادن نکردند.

«رد توهما» به معنی رد مطلق این است که رأی دادن به کار گرفتن یک انتخاب واقعی است. به معنی شناسایی یک سردرگمی سازمان یافته است که به پرسنل دولتی آزادی عمل می‌دهد. بنابراین کل مشکل رد اجبابی این توهم است، و یافتن پرنسیپ یک جهت‌گیری اندیشه و وجود در جای دیگر است. برای رسیدن به این امر، باید توهم را به عنوان یک توهم شناسایی و رد نمود - یعنی از جمله، انتظار چیزی از رأی نداشته باشیم - ما باید، برای تکرار تجزیه و تحلیل خود، پنج شرط را به هم پیوند دهیم:

1. واقعیت یک جهان: شرایط، و آن را باید چه نامید. امروز، من باید بگویم جنگ است، هم

خارجی (مداخلات نظامی) و داخلی (جنگ بر علیه مردم، فقرا و/یا آن‌هایی که منشاء خارجی دارند، تحت پوشش «مبارزه ضد تروریستی»)، این واقعیت جهان معاصر است.

2. قاعده کلی مناسب برای درک عمومی این شرایط. این اصل درست مانند هر اصل حقیقی دیگر، مبتنی بر وجود است. و خود را از سلطه جدا نموده و عرصه را تا جای ممکن باز می‌نماید، خیلی ساده: فقط یک جهان وجود دارد. ما این را بعداً نشان می‌دهیم

3. ساختار توهم و آینده‌ان. توهم، ندیدن این امر است که دولت ظاهر سفسطه‌امیزی از یک انتخاب سیاسی بر پایه مواد قابل انعطافی که توسط سردرگمی عمومی شکل می‌گیرد در بنا می‌کند. رأی‌گیری فقط بهره‌برداری از این ظاهر که امروز تأثیر ترس را تنظیم می‌کند، می‌باشد. خلاصه، رأی‌شمایی ساختگی از یک انتخاب است که بر اساس یک سردرگمی اساسی تحمیل می‌گردد.

4. جهت‌گیری. جای آن در فاصله دوری از دولت قرار دارد، بنابراین خارج از رأی‌گیری است. نقش آن بنای چیز بی‌سابقه‌ای در واقعیت است. آن شامل ترکیب خود با فرایند خاص حقیقت، به ویژه در کنار سازمان‌دهی مستقیم سیاسی آن‌هایی که حتی در اینجا، خارج از دنیای منحصر بفرد (به نادرست) قرار داده می‌شوند و در یک جهان «دیگر» طبقه‌بندی می‌گردند. در قلب پرولتاریای این جهان تبعیدی کارگران خارجی تبار قرار دارند. و در قلب این قلب، کسانی که مجوز ندارند.

5. شدن-سوژه، نتیجه درک تلفیقی به عنوان جهت‌گیری است. افراد انسانی، مثل حیوانات تعلیم‌دیده‌ای هستند که فقط منافع فوری خود در بازار را می‌شناسند، خود را به یک جز در میان اجزای دیگر در بدن حقیقت تبدیل می‌کنند. و با انجام چنین کاری فراتر از خود به عنوان موضوع می‌روند. از آنجا که ما در چشم‌انداز جنگ هستیم و توهم محلی ما پتنیسم است (یعنی محافظت خود از زلزله جهانی به هر قیمت ممکن: یهودیان برای قتل‌عام تحویل داده می‌شوند [منظور در دوران جنگ دوم جهانی است. م]، افریقایی‌ها به پلیس تحویل داده می‌شوند، کودکان از مدرسه‌ها اخراج می‌گردند...)، پس بیان اینکه «فقط یک جهان وجود دارد» به معنی بیرون آمدن از پناهگاه خود برای عملی کردن این اصل است.

چگونه می‌توانیم کسانی را که بر «فردیت‌ازاد» فرضی خود غلبه کرده‌اند، یعنی کسانی که بر کلیشه‌ای که در آن حل گشته‌اند (و چه چیزی می‌تواند یکنواخت‌تر، یک‌دست‌تر از افراد «ازاد» جامعه کالایی، خرده‌بورژوازی متمدنی باشد که وسواس فکری و دل‌مشغولی خنده‌دار خود را مانند طوطی تکرار

می‌کنند؟) چیره شده‌اند و به یک پایداری موضعی از یک حقیقت فرافردی رسیده‌اند، را تشخیص دهیم؟ شدن-سوژه آن‌ها خود گواهی می‌دهد، برای مثال، اعتقاد به اینکه برگزاری یک جلسه برای رسیدن به یک نتیجه و ایجاد استمرار آن به دور از برنامه دولت با چهار کارگر آفریقایی از یک خوابگاه، یک دانشجو، یک کارگر نساجی چینی، یک پستیچی، دو زن خانه‌دار و چند آواره بی‌مسکن، بی‌نهایت مهم‌تر، بی‌نهایتی که خود سنجش ناپذیر است، از انداختن نام یک سیاستمدار غیرقابل تشخیص در یک جعبه قابل شمارش دولتی می‌باشد.

برگرفته از کتاب «مفهوم سارکوزی» به زبان انگلیسی

Alain Badiou, The meaning of Sarkozy, Before the election, 2008